

گنجینه لطایف



ولی از شاعری بر گوجه دیدی ؟

شبی در محفلی مردی قرمدنگ
 زروری طمن واستهزا و تحقیر
 همه اشعار تو خوب و قشنگ است
 ولی از شاعری بر گوجه دیدی ؟
 مگر روی زمین قحط هنر بود
 برو همواره ترك این هنر کن
 برو کارز بکن کز این همه رنج
 گرفتیم سمدی ایران شدی تو
 ولی در زندگی محتاج باشی
 چه سودی از شهرت بی حاصل تو
 اگر صد شعر شورانگیز و ممتاز
 مجال است او بیخشد بر تو يك نان
 شنیدم هر کجا شعری بخوانی
 ز بهر شعر خوب و دلنشینت
 زنند از بهر تو کف بر کف خویش
 بگو آخر که از این آفرین ها
 بیاموز آن هنر کز پرتو آن
 همه اینها که میبینی سراب است

که بامن داشت بی علت سرچنگ
 بگفت ای شاعر با عقل و تدبیر
 کلامت دلنشین و شوخ و شنک است
 که رفتی این هنر را بر گزیدی ؟
 که می خواهی بری از این هنر سود!
 ز شعر و شاعری صرف نظر کن
 شوی آسوده و آری به کف گنج
 چو او مشهور در دوران شدی تو
 ز فرط فقر هاج و واج باشی
 زاستمداد خوب و قابل تو
 ببری روزی در دکان خباز
 زنی قوتی دهی گر نزد او جان
 کنی از طبع خود گهر فشانی
 همه گویند صدها آفرینت
 کنند از حرف تشویقت زحد بیش
 چه سودی می بری ای مرددانا ؟
 ترا آید به کف يك لقمه نان
 برو دنبال نان ، خر بوزه آب است

(اکبر جمشیدی)

تحقیق خصوصی

یکی از بانکداران معروف قصد داشت با دختری ازدواج کند. قبل از ازدواج، بانکدار معروف، شرط اجتناب و دوراندیشی را به جای آورد و در اطراف دختر به تحقیق پرداخت. تحقیقات رضایت بخش بود. اما آقای بانک دار می‌خواست کاملاً مطمئن شود. بدین جهت به یکی از «آژانس» های کارآگاه خصوصی مراجعه کرد و به‌طور ناشناس تقاضا نمود تحقیقاتی پیرامون دختر مورد نظرش بعمل آورد. گزارشی در این زمینه برای وی تهیه کند. چند روز بعد گزارش «آژانس» واصل شد. در این گزارش نوشته شده بود:

تحقیقات «آژانس» در مورد «مادموازل ...» کاملاً رضایت بخش است گذشته او هیچگونه خدشهایی ندارد. او دختری جدی فعال، متین و پاکدامن است. تنها نقطه تاریکی که در زندگی او وجود دارد، معاشرت اخیر وی با بانکداری است که در جامعه شهرت خوبی ندارد!



دوای بد صدا! يك تخم مرغ است!

شبی در محفل شیخی کدایی ملاحظاتی در صدای خود شنید که شب‌های صدای خوب هشتم برای خواندن يك قطعه آواز یکی گفتا بدن داداده از دست خوری گرفتیم مرغی صبح هر روز یکی تا این سخن از مرد بشنفت اگر این طور باشد، «مرغ» باید

شکایت‌ها نمود از بد صدایی صدای دل‌ریا را می‌پرستم برای خواندن يك قطعه آواز دوای بد صدا! يك تخم مرغ است شوی دارای آواز جگر سوز تمسخر کرد و با طعنه بدوی گفت: زما تخمش صدای «بلبل» آید!

(لطیفه‌ها)

حافظ شعرم را دزدیده!

به جوجه شاعری در يك انجمن ادبی گفتند :

– یکی از آثار خودنان را بخوانید .

جوجه شاعر با نهایت بی‌شرمی این شعر معروف حافظ را خواند :

خوش است خلوت اگر یار بار من باشد

که من بسوزم و او شمع انجمن باشد

به او گفتند :

– آقا ! این بیت یکی از اشعار معروف خواجه شیرازی است .

جوجه شاعر گفت :

– نه خیر ! این شعر مال من است و حافظ دزدیده ! گفتند :

– موقعی که حافظ این شعر را گفته است شما اصلاً نبودید ، گفت :

– به همین دلیل او شعرم را دزدیده که من آن وقت نبودم ، اگر بودم

که نمی گذاشتم بدزد :

(خوشمزگی‌ها)

صدای چینی و کاشی!

آخوند ملا محمد کاشی از علمای عصر فتح‌علیشاه بود . روزی در

حضور شاه درمسأله طهارت بحث می‌کرد و می‌گفت :

– محل تطهیر را باید به قدری شست که صدای چینی بدهد !

فتح‌علیشاه گفت :

– من به قدری می‌شویم که صدای کاشی بدهد !

(تاریخ عتدی : لطیفه‌ها)

چون سیر شدیم دور گشتیم زهم!

عتابوی جریادقانی در شرح حال خود ویی مهربی رفقای ندیم خود، که ترقی دنیوی کرده بودند، گفته:

جسمی که به هم گرسنگی می خوردیم باهم به گرسنگی به سر می بردیم
چون سیر شدیم، دور گشتیم زهم ای کاش در آن گرسنگی می خوردیم

(لطیفه‌ها: بقا)

پرچین و ریش!

روزی محبوبی مصیبت دیده یعنی به ریش آمده در کوچه باغی می - گذشت. باغبانی را دید، که پرچین از خار بر دیوار باغ وی نهاد، گفت:

- پرچین از بهر چه می نهی؟
گفت:
- تا کسی بدان در نیابد.
گفت:

- بدین زحمت چه حاجت؟ دو تار موی ریش بر طرف باغ نشان تا هیچ آفریده پیرامون آن نکرده.

(عبید زاکانی)

دروغ است!

خانم آموزگاری در سر کلاس درس راجع به دستور زبان فارسی صحبت می کرد و می گفت:

- وقتی من می گویم: «من خوشگل بودم» فعل این جمله در زمان گذشته است، اما اگر بگویم: «من خوشگل هستم» چیست؟
یکی از دانش آموزان فوراً جواب داد:

- دروغ است!

(لطیفه‌ها: بهار)

این قلم است نه کلنگ!

قلمی از قلمدان قاضی افتاد. شخصی که حضور داشت گفت:

- جناب قاضی! کلنگ خود را بردارید!

قاضی گفت:

- مردك! این قلم است نه کلنگ! تو هنوز کلنگ و قلم از هم باز نشناسی؟!
گفت:

- هر چه هست تو خانه مرا با آن ویران کردی!

(مجموعه لطایف)